

رهنمودهای قرآن کریم و نهج البلاغه در رابطه با لزوم پویایی و حرکت انسانها جهت تکوین تمدن اسلامی

رهنمودهای قرآن کریم و نهج البلاغه در رابطه با لزوم پویایی و حرکت انسانها جهت تکوین تمدن اسلامی

شیما عابدین نسب[1]

چکیده:

هدف اسلام بیداری و زنده شدن حقیقی انسانها (الأنفال/24) و حرکت آنها به سمت خداست و این حرکت روحی و فکری همان تخلق به اخلاق است و قرار است انسان به عنوان عالیترین و کاملترین مخلوق و خلیفه الهی خداگونه شود تا به مرز سعادت مندی، کمال، پیشرفت و تمدن سازی نائل آید.

تمدن سازی عبارت است از حرکت و جهت. هر حرکتی از نظر اسلام تمدن نیست چرا که ممکن است منجر به آبادانی و عمران شود ولی خود یک مفسده باشد. در نتیجه مرز بین تمدن سازی و تمدن سازی اسلامی در همین نکته لطیف نهفته است. در رهنمودهای قرآن کریم علاوه بر لزوم پویایی و حرکت انسانها، جهت حرکت آنها نیز مشخص شده است و راهی که خداوند متعال آن را برای بشر برگزیده، مسیر توحیدی و صراط

مستقیم است. (الفا تحه/6)، (یس/61) همان شاه راهی که مخصوص ا[] می باشد، خدایی که هر آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست. (الشوری/53)

استقرار پایدار تمدن اسلامی بر مبنای طرح قرآنی در گرو شناخت و تبیین مبانی نظری و فکری آن از جمله حفظ کرامت انسان، خردورزی، تلاش مستمر علمی، طاغوت‌زدایی و انحصار خشیت الهی است. مقاله حاضر، به استخراج رهنمودهای قرآن کریم و نهج البلاغه در رابطه با لزوم پویایی و حرکت انسانها جهت تکوین تمدن اسلامی می‌پردازد و هر یک از این تعالیم را مورد مذاقه و تجزیه و تحلیل قرار خواهد داد.

بیان مسأله:

شناخت وضع موجود و درک عمیق نسبت به فرهنگ‌ها و جوامع مختلف هر مسلمان متعهدی را در جهت ساخت آینده‌ای برای پیروزی حق بر باطل و زیبایی بر زشتی هدایت و راهنمایی می‌کند. یکی از شاخصه‌های مهم تمدن‌سازی اسلامی، علاوه بر لزوم حرکت و پویایی انسانها، جهتی است که به سمت آن حرکت می‌کنند. در آموزه‌های قرآن کریم هر حرکتی که منجر به آبادانی، عمران، پیشرفت و توسعه شود، لزوماً ممدوح نیست و ممکن است خود یک مفسده باشد. (یونس/88)

در نگرش قرآنی بین مفهوم فرهنگ و تمدن رابطه معقولی برقرار است و سیر تکاملی تمدن نیز از منطق خاصی برخوردار است. فرهنگ، تبلور فکر بشری است که منجر به شکل‌گیری و پیشرفت تمدن می‌گردد و تحت شرایط جغرافیایی و اجتماعی تمدن خاص خود را می‌آفریند. تمدن زاییده فرهنگ است و فرهنگ نقش اساسی در پایداری تمدن دارد و مبنا و زیر بنای آن محسوب می‌شود.

اگر فرهنگ ایستا باشد، تمدنی خلق نمی‌شود و دامنه حرکت انسانها به اندازه آرمان‌شان می‌باشد. در تمدن اسلامی از آن جا که جهت توحیدی است، حرکت نیز توحیدی و بسیار والا خواهد بود.

در این مقاله برآنیم تا با تحلیل آموزه‌های قرآن کریم و نهج البلاغه مبانی و اصول پویایی اندیشه

جهت تکوین تمدن اسلامی را استخراج نموده و با نگاهی جامع و عمیق گامی فراسوی تمدن سازی نوین اسلامی برداریم.

رهنمودهاي قرآن کریم و نهج البلاغه در جهت پویایی و حرکت انسان ها جهت تکوین تمدن اسلامی به شرح ذیل می‌باشد.

1- بیداری و حرکت انسانها در مسیر فطرت

برای از قوه به فعل در آمدن قوای انسانی که یکی از مهم‌ترینشان پویایی و حرکت انسان‌ها و در ادامه آن تمدن‌سازی است، احیای انسان‌ها ضروری است. با احیا شدن انسان، در واقع حرکت او آغاز می‌گردد. حیات معنوی انسان، همان حرکت او به سمت خوبی‌هاست.

به عبارت دیگر، اولین گام برای رسیدن به ا[] حرکت است. وقتی انسان حرکت کرد، تازه به اصطلاح قرآنی آن، حی شده و پیش از آن میت بوده است. در نتیجه تفکر جرقه‌ای است برای احیای انسان‌ها و خارج شدن آن‌ها از ظلمات به سوی نور. به همین جهت انسان‌های متفکر جامد و خمود نیستند، بلکه پویا و در حال حرکت هستند و نتیجه این حرکت چیزی جز خلاقیت نخواهد بود.

در قرآن کریم، استجابیت دعوت الهی و دعوت پیامبران است که به انسان زندگی و حیات میبخشد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهِكُمْ تُحْشَرُونَ» (الأنفال/24) و قبل از آن انسان میت است و این دو انسان (میت و حی) هرگز باهم برابر نیستند «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيِيَ بِنُوحٍ» وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فَمِنَ النَّاسِ كَمَن مَّنَّ اللَّهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» (الأنعام/122)

علامه طباطبائی در مورد واژه "حیات" از منظر قرآن کریم می‌نویسد: «انسان یکی از موجودات زنده است. مانند همه موجودات مجهز به سلاحی است که زندگی معنوی او را که حقیقت وجود او است، تأمین کند. همان‌طوری که تمامی انواع موجودات مسلح به سلاحی که حافظ وجود و بقایشان باشد، هستند. سلاح انسانی همین اراده و اختیار او است که خیرات و منافع او را از شرور و مضارش مشخص نموده و او را به آن یکی سوق و از این یکی زنده می‌دهد.

اگر انسان از راه راستی که فطرتش او را به آن دعوت نموده و هدایت الهی به سوی آن سوقش می‌دهد، منحرف شود قطعاً لوازم سعادت زندگی را از دست داده است. یعنی در علم نافع و عمل صالح کوتاهی کرده و با گرائیدن به سوی جهل و فساد، اراده آزاد و عمل نافع خود را به مردگان ملحق کرده، و دیگر زنده به آن زندگی نمی‌شود؛ مگر اینکه علم حق و عمل حق را دوباره کسب کند، و این آن معنایی است که آیه مورد بحث به آن اشاره نموده است.» (طباطبای/44-42/9/1417)

در تبیین مفهوم حیات حقیقی و معنوی انسان‌ها و حرکت و تلاش آن‌ها می‌توان گفت در دیدگاه اسلام، علاوه بر حرکت و تفکر انسان‌ها، جهت حرکت نیز بسیار حائز اهمیت است. یک متفکر خلاق برای سیراب‌شدن، نیاز به آب دارد و نه سراب. خیلی از انسان‌ها به اشتباه برای رفع عطششان به جای آب به دنبال سراب می‌روند و آرمان‌های بزرگ‌تر را فدای آرمان‌های کوچک‌تر می‌کنند.

خداوند متعال در وصف کافران و یا به تعبیر دیگر سرپوش‌گذاران بر روی ندای درونی و فطرت انسانی، اعمالشان را به سراب تشبیه نموده است. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّحَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (النور/39).

امیرمؤمنان انسان‌های به ظاهر زنده ولی دل مرده را این چنین توصیف می‌نماید: «فَالصُّورَةُ صُورَةٌ إِنْ نَسَّانِ وَالْقَلْبُ قَلْبٌ حَيَّوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَىٰ وَفَيْتَ بَيْعَهُ وَلَا بَابَ الْعَمَىٰ وَفَيْتَ صُدَّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتٌ إِلَّا حَيَّاءٍ» (نهج‌البلاغه/خطبه 87).

امام علی -علیه السلام- در باب احیای انسان‌ها و مذمت بی‌عقلی فرموده است: «أَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا وَدَعَوْتُكُمْ سِرًّا وَجَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا وَنَمَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا أَشْهُودُ كَغُيِّبَاتٍ» (نهج‌البلاغه، خطبه 97).

عبارات فوق بیان‌گر این حقیقت است که با استجابت دعوت الهی و در سایه هدایت پیامبران، بیداری انسان‌ها صورت می‌گیرد.

مولای متقیان انسان را برتر از آن می‌داند که به پر کردن شکم خویش مشغول بوده و از هدف متعالی انسانی بازماند، ایشان در نامه‌ای می‌فرماید: «فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبِدْهِيْمَةِ الْمَرْرُ بُوْطَةِ هَمْمُهَا عِلَافُهَا... أَتَمْتَلَائِي السَّائِمَةُ

مِنْ رَعِيَّيْهَا فَتَدِيرُكَ وَتَشْبَعُ الرَّبِّيَّةُ مِنْ عَشْبِيَّهَا فَتَرْبِيضَ وَ يَأْكُلُ عَلَيَّ مِنْ زَادِهِ فِيهِ جَعَلْتُ قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بِعَدِّ السَّيِّئِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَالسَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بِؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُّهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِي مَعَشَرَ أَهْلِهِ عِيُونُهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَصَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ» (نهج البلاغه/ نامه 45).

از آن جا که پویایی حرکت و خلاقیت که زمینه ساز تمدن سازی است یک امر فطری و سرشتی همراه و همگام با سایر ویژگی های فطری انسان است، به همین جهت هر چقدر حرکت انسان در جهت فطرت خدادادی خویش باشد، خلاق تر خواهد شد.

به عبارت دیگر هر چقدر انسان ها بتوانند در مسیر فطرت خویش قدم بردارند به خلاقیت که یکی از این منزلگاه ها است، زودتر دست می یابند. برای مثال کنجکاو یکی از طبیعت های فطری انسان است، هر چقدر انسان ها کنجکاو تر باشند، خلاق تر هم می شوند. یعنی تمام اجزاء منظومه فطرت انسان در حال کمک به یکدیگرند. فقط کافیست انسان هر چه بیشتر منطبق بر منظومه فطرت خویش عمل کند.

خداوند متعال در قرآن کریم مد فرماید راه سعادت و علم و عملی که منتهی به آن می شود بر هیچ انسانی پوشیده و مخفی نیست، و هر انسانی به فطرت خود مد فهمد که چه معارفی را باید معتقد باشد و چه کارهایی را باید بکند.

خداوند در قرآن مجید مد فرماید: «فَطَرَتِ اللَّاهُ السَّاتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَايَهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّاهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (الروم/30) و در سوره "أعلى" مد فرماید: «السَّاتِي خَلَقَ فَسَوَّى (2) وَ السَّاتِي قَدَّرَ فَهَدَى (3) ... فَذَكَرُ إِنَّا نَفَعَتِ الذِّكْرِي (9) سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشِي (10) وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى» (الأعلى/11-5) و در سوره شمس مد فرماید: «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَوْحَى مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (الشمس/10-7).

گاهی مد شود که انسان در اعتقاد و یا عملش از طریق حق منحرف شده و دچار اشتباه می گردد، لیکن این خطا و اشتباه مستند به فطرت انسانی او و هدایت الهی نیست، بلکه به خاطر این است که او خودش عقل

خود را دزدیده و در اثر پیروی هوای نفس و تسویلات جنود شیطان راه رشد خود را گم کرده است، هم چنان که قرآن فرموده: «إِنَّ يَتَذَكَّرُونَ إِلَّا الظَّالِمِينَ» وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى» (النجم/23) و نیز فرموده: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّاهُ اللَّهُ عَالِمٌ عَالِمٌ» (الجاثية/22).

پس این امور و علم و عملی که فطرت انسانی انسان را بسوی آن دعوت می‌کند لوازم زندگی سعید انسانی و آن زندگی است که جا دارد نامش را زندگی گذاشت و چنین زندگی به چنین علم و عملی نیازمند است هم چنان که چنین علم و عمل مستلزم چنان زندگی است، و زندگی را از اینکه دچار منافیات شده و در نتیجه اثرش خنثی گردد حفظ نموده و دوباره به مسیر اولش باز می‌گرداند.

فطرت از سنخ هستی است و همان دین شکوفا شده است. زیرا فطرت هر راهی را نمی‌طلبد و به هر سمتی حرکت نمی‌کند بلکه در راه خاص و به سمت کمال لایزال در حرکت است؛ آن راه مشخص که انسان را به هدف متعالی می‌رساند همان دین الهی است و سرشت انسان نیز همین دین الهی را می‌جوید. (جوادی آملی/1389)

2- خردورزی

تفکر و تعقل، اساس دیانت اسلامی و لازمه پویایی اندیشه و تمدن‌سازی می‌باشد. پیامبر اکرم -صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم- یک ساعت تفکر را بهتر از یک سال عبادت می‌دانند. امام علی-علیه‌السلام- تفکر را برترین عبادت و تفکر در ملکوت آسمانها و زمین را عبادت مخلصان دانسته است، چرا که «مَنْ تَفَكَّرَ أَزَّكَرَ أَزْكَرَ أَبْصَرَ» (نهج‌البلاغه، نامه 31)، تفکر باعث آگاهی و بصیرت انسان شده و جهان‌بینی صحیحی به او عطا می‌نماید.

هدف دعوت انبیا، چیزی جز تفکر و اندیشه‌ورزی نیست: «قُلْ إِنْ زُيِّنَ لَكُمْ بُرْءٌ أَوْ إِحْدَى الْأَنْفُسِ تَتَّبِعُونَ لَهَا فَإِنَّ لَهَا تَتَفَكَّرُونَ فَأَرْأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَوْامِرَ اللَّهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (سبأ/46)

عدم تفکر مادر و منشأ عذاب دوزخ است. در سوره ملک عدم تعقل را مادر و منشأ عذاب دوزخ معرفی می‌کند: «وَقَالَ لُؤْلُؤٌ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ

السَّعِيرِ (10) فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملك/11-10) تعبیر مفرد "بذنبهم" به جای جمع "بذنوبهم" نشان می‌دهد عدم تعقل از نظر قرآن، گناه اساسی و منشأ گناهان دیگر است.

در قرآن کریم برترین مؤمنان «اولوا الألباب» معرفی شده‌اند «يُؤْتَىٰ آلَ الْحَكِيمَةِ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُؤْتَىٰ آلَ الْحَكِيمَةِ فَقَدْ دُءِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوهُ» (البقره/269) کسانی که عمیق‌ترین فهم و درک از حقایق دنیا و آخرت و ملک و ملکوت را دارا هستند.

«ألباب» جمع "لب" به معنی "مغز" است و از آنجا که مغز هر چیز بهترین و اساسی‌ترین قسمت آن است به "عقل" و "خرد" "لب" گفته می‌شود. این جمله می‌گوید: تنها صاحبان عقل و خرد این حقایق را حفظ می‌کنند و به یاد می‌آورند و از آن بهره‌مند می‌شوند اگر چه همه افراد (جز مجانین و دیوانگان) صاحب عقل‌اند اما اولوا الالباب به همه آنها گفته نمی‌شود. بلکه منظور آنهایی هستند که عقل و خرد خود را به کار می‌گیرند و در پرتو این چراغ پر فروغ، راه زندگی و سعادت را می‌یابند.» (مکارم شیرازی/ 1374)

در سوره انفال، بدترین جنبنندگان نزد خداوند متعال، افراد فاقد تعقل و کافر معرفی می‌باشند «إِنَّ شَرَّ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (الأنفال/22) و «إِنَّ شَرَّ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». (الأنفال/55)

با ملاحظه این دو آیه شریفه، مشخص می‌شود عدم تعقل منجر به عدم ایمان و رسوخ کفر می‌گردد. در سوره حجرات، اکثر بی‌ادبان فاقد تعقل به حساب آمده‌اند «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (الحجرات/4)

آیه شریفه نشان می‌دهد: از آثار تعقل، ظهور ادب است. مکارم شیرازی می‌نویسد: «اصولا هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می‌رود بر ادب او افزوده می‌شود، زیرا "ارزش‌ها" و "مضامین ارزش‌ها" را بهتر درک می‌کند، و به همین دلیل بی‌ادبی همیشه نشانه بد‌خردی است، یا به تعبیر دیگر بی‌ادبی کار حیوان و ادب کار انسان است. تعبیر به "أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ" (غالب آنها نمی‌فهمند) یا به خاطر این است که اکثر در لغت عرب گاه به معنی "همه" می‌آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می‌برند که حتی اگر يك نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گویی خداوند با

این تعبیر می‌فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می‌کنم، پس شما چرا رعایت نمی‌کنید و یا اینکه به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده‌اند که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می‌کردند، قرآن از این طریق به آنها هشدار می‌دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند، و ادب را فراموش نکنند. (مکارم شیرازی/1374)

امام -علیه السلام- در تبیین ویژگی انسان سالک الهی^۱، که از نمونه‌های بارز انسان‌های خودباور و به تعبیر درست‌تر آن خدا باورند، می‌فرماید: «قَدْ أَهْلًا عَقْلًا وَ أَمَاتَ نَفْسًا» (نهج‌البلاغه/خطبه 220).

در نهج البلاغه امام -علیه السلام- همواره در سخنان خود بر استفاده انسان از قوه تعقل در تمام مراحل زندگی و بیان و فهم مطالب از طریق استدلال متقن، محکم و عقل‌پسند تأکید دارد و می‌فرماید: «لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَ لَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ» (نهج‌البلاغه/حکمت 281).

در عین حال برای نهادینه شدن تفکر خلاق، نیازمند مؤلفه‌های دیگری چون تدبیر می‌باشیم. از آنجا که توقف در ظاهر و غفلت از پیامد و نیندیشیدن در فرجام کارها، انسان را از سیر به سوی کمال و در نتیجه تفکر خلاق باز می‌دارد؛ در تربیت دینی، تعقل همراه با تدبیر معنا پیدا می‌کند. تدبیر بدین معنا که انسان در طواهر کارها توقف نکند و در فرجام آن‌ها بیندیشد و پایان کار را بنگرد؛ زیرا یکی از راه‌هایی که می‌توان با آن نیروی عقل را تقویت کرد این است که انسان در مورد هر کاری، اطراف و جوانب آن را خوب بررسی نموده و در آثار و نتایج خوب یا بد آن، اندیشه و تأمل کند؛ بر پایه این مبنا یکی از ویژگی‌های ممتازی که حضرت علی -علیه السلام- برای تفکر انتقادی مطرح می‌سازد، تعقل همراه با تدبیر است. اهمیت تدبیر به گونه‌ای است که ایشان چاره کارها را به رأی و رأی را به فکر و تأمل باز می‌گرداند آنجا که می‌فرماید: «التَّادِيرُ بِالرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِالْفِكْرِ». (تمیمی آمدی/1366/56)

عقل شکوفا شده، غریب‌کننده حق از باطل است و قدرت شخیص خیر و منفعت را دارد آن‌چنان که امیرمؤمنان خردورزی را راه شناخت انحطاط از تکامل معرفی نموده است: «كَفَّاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيِّكَ مِنْ رُشْدِكَ» (نهج البلاغه، حکمت 421) و نیز در جای دیگر آن را وسیله نجات معرفی نموده است: «مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهَ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمًا» (نهج البلاغه، حکمت، 407).

در احادیث عقل در بدن، همانند چراغ در وسط خانه دانسته شده است «مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي وَسْطِ الْبَيْتِ». (حویزی/1415/1/76)

بنا بر آیات قرآن کریم ترجیح خیر آخرت بر دنیای فانی در شرایط تعارض برای اهل تقوا، شرط عقل است «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفْلا تَعْقِلُونَ» (یوسف/109) و همچنین تعقل مستقل، نیازمند پیشینه علمی مناسب، پیرامون موضوع مورد تعقل است «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِّلذِّئْسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنکبوت/43).

در سوره فرقان در تبیین کارکرد عقل آمده است: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهِهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عِلَالًا» (43) «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان/43-44)

تشبیه هواپرستان فاقد تعقل، به چهارپایان تابع و اسیر غرائز، شأن عقل را در کنترل و مهار نفس و تبعیت از مقتضای حق را تذکر می‌دهد.

از این رو، فرمان به مبارزه با امیال افسار گسیخته، توسط عقل مورد تأکید است «وَقَاتِلْهُ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ» (نهج البلاغه/حکمت 424).

از منظر قرآن، تفکر و تعقل با تبیین اطلاعات صورت می‌گیرد. فکر آن گونه کوشش از آدمی است که در مواجهه‌ای او با حیرت صورت می‌گیرد چه این حیرت انسان را به آب برساند یا سراب. و یا اینکه فراتر از آن‌ها، معما و حیرت آدمی، پرده‌ای افکنده شده بر رازی باشند که با کنار رفتن آن، بصیرت در انسان ایجاد شود.

بر اساس آموزه‌های قرآنی، آدمیان همگی توان اندیشه‌ورزی دارند «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَّا خَلَقَ اللَّاهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بَرَاءً حَقًّا وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (الروم/8) و اگر مذمتی در مورد بی‌خردی عده‌ای در قرآن دیده می‌شود به دلیل عدم تفکرشان نیست بلکه به دلیل نداشتن جهتی معین در تفکر است.

اگر شاهباز اندیشه آزاد باشد که در هر عرصه‌ای به پرواز درآید و بر فراز قله اطلاعات محض فرود آید از دید کتاب آسمانی نه تنها هنری به حساب نمی‌آید که در خور ستایش باشد ای بسا که در خور نکوهش

قرار گیرد: «إِنَّهُ فَكَرَّرَ وَ قَدَّرَ (18) فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (19) ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ». (المدثر/20-18)

این مطلب خود بیانگر این حقیقت است که تفکر محض، مطلوبیت ذاتی ندارد و بلکه آنچه مطلوب است تفکر هدایت شده است و این معنا (تفکر هدایت شده) مترادف و همسنگ تعقل در قرآن است و ویژگی این هدایت، از معنای عقل در قرآن قابل استنباط است چرا که عقل در قرآن با مفهوم بازدارندگی و کنترل مفید همراه است همان گونه که واژه متضاد آن یعنی جهل، حاکی از عمل ناسنجیده و بی‌گدار به آب زدن است. و اگر جهالت در آیه «مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَمَلَ لِحَجِّ فَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الأنعام/54) به معنای نادانی در نظر گرفته شود، با این مشکل مواجه خواهیم بود که چرا فرد موردنظر به توبه فراخوانده شده است، در صورتی که عمل از روی نادانی را نمی‌توان خطا یا گناه محسوب نمود، اما اگر جهالت را به معنای عمل ناسنجیده در نظر بگیریم که فرد مثلاً به سبب هجوم خصم یا جذب شهوت یا شتاب‌گری به آن دچار می‌شود، در این صورت ضرورت توبه و اصلاح هردو قابل فهم خواهند بود. (طباطبایی/1417/7/105)

از طرف دیگر تبیین اطلاعات توسط عقل همان تأمل در اطلاعات به دست آمده و ایجاد سؤال در برابر آموخته‌های دیروز و امروز است لذا نظام تربیتی مبتنی بر تبیین و تحلیل اطلاعات همان اکتشافی کردن تربیت است. تربیت و تعلیم اکتشافی، فهمیدن را به جای فهماندن مبنا قرار می‌دهد و در این نوع از نظام تربیتی است که آموزش شکل فعال و خلاق به خود می‌گیرد و هنر معلم در آن طرح سؤال‌های خوب و نیز ایجاد بستر برای فعال کردن ذهن مخاطب و قراردادن مربی در فضای «ابهام» و «حیرت» است نه پاسخ دادن به همه سؤال‌ها و مسأله‌ها.

بر اساس نظام تربیتی مبتنی بر تحلیل اطلاعات، تربیت يك طرح بیرونی نخواهد بود که با عجله و شتاب به ذهن متعلم القای اطلاعات شود. فراگیر علم نه بر اساس انفعال که بر اساس فعال بودن و به جای کسب معلومات کشف معلومات می‌کند و لازمه این گونه تربیت، نقدپذیر انگاشتن اقوال و مدعاهای دیگران است و دیگر جایی برای تعلیم و تربیت قالبی در این نوع از روش و نظام تربیتی باقی نمی‌ماند. (باقری/1386)

اساساً زمانی می‌توان روش آموزش تحلیل اطلاعات و تبیین معلومات و تفکر انتقادی و خلاق را در تعلیم و تربیت مطرح ساخت که نوع نگاه ما به انسان این‌گونه نباشد که او را شیء تلقی کنیم و تربیت او را هم صنعت و صناعت بپنداریم. اگر چنین اصلاحی از برداشت ما به انسان صورت گرفت آموزش کودکان با

ملاحظه این نکته مهم خواهد بود که کودک طرف نیست و آموزش پرکردن ظرف نیست. لذا اگر بخواهیم رشد تفکر یا قوه اندیشه‌آموزی کودک را افزایش دهیم باید تفکر همگرا و قالب‌پذیر را به تفکر واگرا و قالب‌ساز تبدیل کنیم. در تفکر همگرا، ذهن پاسخ‌مدار بار می‌آید ولی در تفکر واگرا ذهن مسأل‌مدار است. در اولی تفکر بیرونی و در دومی خود انگیزه، درونی و جوشنده است. این معنا همان مفهوم تعقل واگرا در آموزه‌های قرآنی و نهج البلاغه می‌باشد.

3- حفظ کرامت انسانی

یکی از مبانی و ارکان تمدن‌سازی اسلامی حفظ کرامت انسانی است. آدمی صرف نظر از این که متعلق به چه جامعه‌ای باشد، از ویژگی‌های بنیادینی برخوردار است. یکی از این ویژگی‌ها کرامت انسانی است. اعتقاد به کرامت و عزت نفس انسان‌ها، تأثیر مستقیمی در ایجاد اعتماد به نفس، حس خود ارزشمندی، اجتناب از کارهای پست و ... که همگی از لوازم مورد نیاز برای پویایی فکر و یکی از مبانی نظری تمدن‌سازی از منظر اسلام محسوب می‌شود.

قرآن کریم بر حفظ شخصیت و کرامت افراد بسیار تأکید دارد و توجه نمودن به این امر موجب پرورش تفکر خلاق و رشد و شکوفایی استعدادهای آدمی می‌گردد. به عبارت دیگر حفظ عزت نفس انسان‌ها سبب شده تا هر شخص قدر و منزلت خویش را بداند، به خودباوری رسیده، و این حس خود ارزشمندی او را برای رسیدن به کمال و موفقیت‌ها مساعدت نموده و از انجام کارهای ناشایست که در جایگاه انسانی نیست، دور نماید؛ یعنی شخصیت دادن به انسان‌ها خود راهی برای هدایت آن‌هاست.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْأَنْفِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ أَكْثَرَ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (الإسراء/70)

یکی از طرق تربیت و هدایت، همان دادن شخصیت به افراد است، قرآن مجید به دنبال بحث‌هایی که مشرکان و منحرفان در آیات گذشته داشت، در این جا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می‌پردازد، تا با توجه به این ارزش فوق العاده به آسانی گوهر خود را نیالاید و خویش را به بهای ناچیزی نفروشد. (مکارم شیرازی/1374)

مولاي متقيان در نامه‌اي خطاب به مالک اشتر ضمن ارائه راهکارهاي رسيدن جامعه به سعادت و کرامت، به او سفارش مي‌کند که کرامت انسان‌ها (چه مسلمان و چه غير مسلمان) را به گونه‌اي پاس دار که دوست داري با تو چنان برخورد شود «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْوَدَّاعِيَّةِ لَهُمْ وَاللَّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُوزَنَّ عَلَيْهِمْ سِدُوعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ». (نهج‌البلاغه/نامه 53)

امام علي -عليه السلام- ارزش انسان را به حدي بالا و والا معرفي مي‌کند که حتي تمام دنيا هم نمي‌تواند قيمت او باشد. «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّامَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا». (نهج‌البلاغه/حکمت 456) آن بزرگوار در بياني ديگر فرمود «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ». (نهج‌البلاغه/حکمت 449)

يکي از نموده‌هاي مهم سربلندي و کرامت انسان بهره‌وري صحيح از نعمت‌هاي دنيايي و آخري خداست که زمينه رسيدن انسان به آن نعمت‌ها فقط پذيرش هدايت الهي است. گرچه اکثر مردم از پذيرش آن غفلت نموده و همه نعمت‌ها را از دست داده و تنها به دنيايي زودگذر دل بسته‌اند. چنان که امام علي -عليه السلام- در نيايش عارفانه فرموده است: «سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُوبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَ أَرْزُوجًا وَ خَدَمًا وَ قُصُورًا وَ أَنْهَارًا وَ زُرُوعًا وَ ثِمَارًا ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهِهَا فَلَا دَّاعِيَ أَجَابُوا وَ لَا فَيِّمًا رَغَّبَتْ رَغْبُهُمْ وَ لَا إِرْلَى مَا شَوْقَتْ إِلَيْهِ اشْتَاقُوا». (نهج‌البلاغه/خطبه 109)

شناخت کرامت انسان، شامل جنبه هاي وجودي و ذاتي و جنبه هاي نگهداري، تقويت و تعالي دارد؛ به عبارت ديگر، شناخت بايدها و نبايدها براي پاس داشت کرامت انسان به شناخت استعدادها و داشته هاي او وابسته است. درست است که در قرآن آيات فراواني راه هاي رسيدن به کمال هويتي انسان و قوس صعود را نشان داده؛ اما آيات ديگري هم از اصالت، شرافت و بزرگي جاگاه انسان سخن گفته و براساس آن لوازمي را مترتب ساخته و اين منزلت ذاتي و وجودي آثار و حقوق را براي انسان ايجاد کرده است. از آن جمله که اين ارزش به همه انسان ها، صرف نظر از نژاد، عقيدة، مذهب و گرايش سياسي فرهنگي و جغرافيايي مربوط است. از آن جمله، همان گونه که در نهاد او اراده و اختيار قرار داده، در بيرون آزادي، ايجاد شرايط و فرصت انتخاب را براي همه قرار داده است. بنا بر اين کرامت انسان در قرآن،

تنها شناسایی حقیقت وجودی انسان نیست، شناخت حقوق و بایدها و نبایدهای اجتماعی و فرهنگی او نیز هست. پذیرفتن شخصیت، استعداد و مجموعه بایدها و نبایدها در حق چنین موجودی است، چنان که پذیرفتن اراده و اختیار، توصیفی از مجموعه ای از اصول و راهکارها در شکل برخورد با وی در حوزه تربیتی، اجتماعی و سیاسی است. (ایازی/1380)

قرآن کریم نگرش جامعه اشرافی و طبقاتی را به موضوع دین‌باوری افراد عادی این گونه بیان می‌کند:

«قَالُوا أَأَنزَلُوهَا مِن لَّدُنكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَلَرُ ذَلُّونَ» (الشعراء/111)

مقصود مردم از اینکه به نوح علیه السلام گفتند: پیروان تو افراد پست هستند، این بوده که شغل پست و کارهای کوچک دارن و لذا آن جناب پاسخشان داد به اینکه «وَمَا عَلَّمِي بِهَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الشعراء/112) و ظاهراً قوم نوح -علیه السلام- ملاک شرافت و کرامت را اموال و فرزندان و پیروان بیش‌تر می‌دانستند، هم‌چنان که از دعای نوح -علیه السلام- که عرضه داشت «رَبِّ إِنِّ نَفْسٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَتَنفُسٌ تُرِيدُ فَأَنْزِلْنِي ذُرِّيَّتًا مُّطَهَّرَةً وَتَزَكِّیْ لَهَا وَاجْعَلْ لِّهَا مَخْرَجًا وَارْحَمْنِي إِنَّهُ رَبِّي كَانَ غَفُولًا» (نوح/21)، این معنا به خوبی بر می‌آید، یعنی استفاده می‌شود که مرادشان از اردلون، بردگان و فقراء و صاحبان مشاغل پست و خلاصه کسانی است که اشراف و اعیان‌شان ایشان را سفله و فرومایه می‌خواندند و از مجالست و معاشرت با آنان ننگ داشتند. (طباطبایی/1417)

سید قطب نیز منظور از «الْأَلَرُ ذَلُّونَ» را فقراء می‌داند. این نوع نگرش‌های طبقاتی و رفتارهای تعصبی‌آلود با کرامت و عزت انسان‌ها سازگاری ندارد و ادیان الهی با محو این قبیل دسته‌بندی‌ها، عزت و کرامت افراد سرکوب شده را به آن‌ها باز می‌گرداند. (سید قطب/1412)

بر اساس آیات قرآن یکی از مهم‌ترین عوامل بالندگی و کرامت انسانی و عزت نفس انسان‌ها، خدا باوری است. «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ جَمِيعًا» (فاطر/10) لذا امام علی‌بن‌ابیطالب -علیه السلام- در مناجات شعبانیه برای فراهم شدن زمین‌های این کرامت و رسیدن به بارگاه عز قدس ربوبی به این حقیقت اشاره نموده و به خداوند عرض می‌کند: «إِلَهِی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَائِرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.» (قمی/1386)

در نهج البلاغه امام علی -علیه السلام- هنگامی که از شهادت به توحید و خدا باوری صحیح خود سخن

میگوید، آن را ارزنده‌ترین عامل بالندگی و سعادت در دنیا و آخرت معرفی می‌کند: «اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهٗ شَهَادَةٌ مُّمْتَحِنًا اِخْلَاصُهَا مُعْتَقَدًا مُصَاصُهَا نَتَمَسِّكُ بِهَا اَبَدًا مَا اَبْقَانَا وَنَدَّخِرُهَا لِأَهْلَاوِيلِ مَا يَلْقَانَا فَلِإِنَّهَا عَزِيْمَةٌ اِلَیْمَانٍ وَفَاتِحَةٌ اِلَاحْسَانٍ وَ مَرْمَضَةٌ الرَّحْمَنِ وَ مَدْوَدَةٌ الشَّيْطَانِ». (نهج البلاغه/خطبه 2)

در جایی دیگر، خدا باوری و توحید نگری را حتی برای ستمگران نیز سودمند دانسته و آن را موجب تأخیر در کیفر آنان ذکر می‌کند: «أَخْلِفُوا الطَّالِمَ إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ بِأَنَّهُ بِرِيٍّ مِنْ حَوْلِ اللّٰهِ وَ قُوَّتِهِ فَلِإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوْجِلَ الْعُقُوبَةُ وَ إِذَا حَلَفَ بِاللّٰهِ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ لِأَنَّهُ قَدَّ وَحْدَ اللّٰهِ تَعَالَى». (نهج البلاغه/حکمت 253) پس خدا باوری در هر حال عامل سربلندی و کرامت انسان می‌باشد.

4- طاغوت زدایی و انحصار خشیت الهی

سیستمی که نظام خلقت انسان‌ها بر پایه آن بنا شده است، همانا آزادی انسان‌هاست؛ بدین معنا که فقط عبد الله باشند و ولایت را پذیرفته و زیر ولایت غیر او نروند.

خداوند متعال می‌فرماید «اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّوْرِ وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُوْنَهُمْ مِنَ النُّوْرِ اِلَی الظُّلُمَاتِ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ» (البقرة/257).

انسان از همان آغاز خلقت، دارای نوری فطری است که نوری است اجمالی، اگر مراقب او باشند ترقی می‌کند، و تفصیل می‌پذیرد، چون در همان اوان خلقت نسبت به معارف حقه و اعمال صالح به تفصیل نور ندارد، بلکه در ظلمت است، چون تفصیل این معارف برای او روشن نشده، پس نور و ظلمت به این معنا با هم جمع می‌شوند (طباطبایی/1417)

خداوند متعال در لزوم طاعت نذایی می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» (النساء/119)

انسان در نظام هستی یا در مسیر درجات و ولایت الهی حرکت می‌کند یا در مسیر درکات و ولایت شیطانی. اگر در مسیر ولایت الهی قرار گیرد، به جایی می‌رسد که ابتدا محب و سپس محبوب خدای سبحان می‌شود اما کسی که در مسیر درکات شیطانی حرکت می‌کند، ابتدا به جایی می‌رسد که شیطان در دل او آشیانه می‌کند و سپس با زبان او سخن می‌گوید و با چشم او می‌بیند تا جایی که سخن انسان جز گناه و نگاهش جز معصیت نباشد.

امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- در مذمت اتباع شیطان می‌فرماید: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لَأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاءَ فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَذَطَّرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فَعَلَ مَنْ قَدْ شَرَكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَطَالِ عَلَي لِسَانِهِ». (نهج البلاغه/خطبه 7)

هدف انبیا آزادسازی انسان‌ها از بندگی و بردگی یکدیگر و به عبارت دیگر همان طاعت نذایی است. قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ» (آل عمران/64) در این آیه آزادی اجتماعی بیان شده است. چراکه می‌فرماید بعضی از ما بعضی دیگر را به بردگی نگیرد. به گفته امیرالمؤمنین علی-علیه السلام- «لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا». (نهج البلاغه/نامه 31)

طبق فرمایش امام-علیه السلام- هر چیزی که خیری نداشته باشد، سزاوار نیست که انسان در پی آن رود و به خاطر آن طوق بردگی دیگران را به گردن اندازد. (ابن میثم/1362)

در داستان حضرت موسی -علیه السلام- به صراحت به این هدف والا اشاره شده است. «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ... (18) وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبْدَكَ بِنِي إِسْرَائِيلَ» (الشعراء/22-18).

از ویژگی‌های طاعت نذایی و فراعنه همه زمان‌ها خودرأیی آن‌ها و بستن راه اندیشه برای دیگران است،

با این توجیه که رأی و نظر و عقیده آن‌ها از همه بهتر است. موضوعی که دقیقاً در قرآن کریم به آن اشاره شده است. در داستان مؤمن آل فرعون، که قصد بیداری مردم را داشت، فرعون به او پاسخ می‌دهد «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا آتَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر/29) این همان مفهومی است که ما در اندیشه اسلامی، آن را طاغوت‌زدایی می‌نامیم و لازمه تمدن سازی اسلامی بر اساس آن بنا نهاده شده است. فرد مؤمن خلاق می‌تواند هر آنچه را که در ذهن دارد، ابراز و عملیاتی کند.

طاغوت‌زدایی میسر نمی‌شود مگر با انحصار خشیت از خداوند و نترسی و نهراسی از غیر او، راهی که خداوند متعال آن را بارها در قرآن کریم به عنوان یکی از صفات انسان‌هایی با ایمان ذکر کرده است. «الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدَّ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» (فَرَادَهُمْ إِيْمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ) (آل عمران/173) و یا «أَلَا تُقَاتِلُونَ فَوَومًا ذَكَرْتُمْ أَيْمَنَهُمْ وَ هَمَّؤُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بِدَعْوَاكُمْ أَوْسَلَّ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ فَاللَّهِ الْحَقُّ إِنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (التوبة/13) و یا «الَّذِينَ يُبَدِّلُ غُيُوبَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» (الأحزاب/39).

ایمان صحیح به این است که مؤمن جز از پروردگارش نترسد و به غیر او توجه نکند و از آن‌جا که همه انسان‌ها اعم از زن و مرد با هم برابرند و دارای کرامت انسانی و تنها امانتدار الهی هستند، پس نباید به هیچ عنوان این حق از آن‌ها سلب شود و زورگویی به آن‌ها ممنوع است و از سویی دیگر این عزت نفسی را که خداوند متعال در آنها به ودیعه نهاده، جلوی زیر بار ظلم و استکبار طاغوت‌هایی زمان رفتن آن‌ها را می‌گیرد.

سر این‌که مدعی‌فرماید گفتار منافقین ایمان مؤمنین را بیش‌تر کرد، این است که در طبع آدمی نهفته است که وقتی از ناحیه کسی و یا کسانی نهی می‌شود از اینکه تصمیمی را که گرفته عملی سازد، در صورتی که به آن اشخاص حسن ظن نداشته باشد نسبت به تصمیم خود حریص‌تر می‌شود و همین حریص‌تر شدن باعث می‌شود که نیروهای خفته‌اش بیدار و تصمیمش قوی‌تر شود، و هر چه آنان بیش‌تر منعش کنند و در منع اصرار بورزند او حریص‌تر و در عملی کردن تصمیم خود جازم‌تر شود، و این در مورد کسی که خود را محق و سزاوار دانسته و در کارهایش خود را معذور بداند، تاثیر بیشتری دارد تا در مورد دیگران، و لذا مؤمنین صدر اسلام و غیر ایشان را مدعی‌بینیم که در اطاعت از امر خدا هر چه بیشتر مورد ملامت و منع مانعین قرار می‌گرفتند ایمان‌شان قوی‌تر و در تصمیم خود محکم‌تر و در نبرد شجاع‌تر می‌شدند.

انسان فطرتاً موجودي است آزاد، مستقل و اندیشمند که وجه تمایز او از جانداران دیگر نیز در همین نکته می‌باشد. ولي گاهي تحت تأثير القائنات و سلطه‌گرایی‌هاي اهریمنان از هویت اصلی خویش فاصله گرفته و تحت سلطه شیطان‌ها و یا شیطان‌صفتان قرار می‌گیرد و زمینه از خود بیگانگی او از همین رهگذر ایجاد می‌شود.

از ویژگی‌های شاخص انسان‌های خلاق، شجاعت و خط‌شکن بودن آن‌هاست. کسانی که از موانع کوچک سر راه خود نمی‌ترسند و پشت سر آن‌ها نمی‌مانند.

امام -علیه السلام- در نهج البلاغه، نگرش اولیای الهی را به دنیا غیر از نگرش انسان‌های عادی و عامه مردم دانسته، به مراتب آن را برتر معرفی نموده است، تا جایی که آنان را وسیله معرفی قرآن و قرآن را معلم آنان نامید. پس خدا با وری سبب نگرش درست انسان به دنیا، و آن نیز نشانه سبب نهراسی از غیر خدا می‌شود. «وَأَمَّا تَزُوا مِنْهُمْ أَمَّا خَشُّوا أَنْ يُمَيَّتَهُمْ... بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عُلِمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا لَا يَرْوُونَ مَرْجُوءًا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ» (نهج‌البلاغه/حکمت 432) فقط انسان باید در برابر خدای خویش ترسان باشد. «رَحِمَ اللّٰهُ أَمْرًا... رَأَقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ» (نهج البلاغه/خطبه 76) آن چه در عصر حاضر، عملاً در سیره امام خمینی(ره) شاهد آن بودیم؛ همان مفهومی که روان‌شناسان جزو ویژگی‌های اصلی شخص خلاق یاد می‌کنند.

5- آزاد اندیشی

نتیجه انحصار خشیت الهی و طاغوت‌زدایی، چیزی جز آزاد اندیشی نخواهد بود. و آزاد اندیشی از ارکان تمدن سازی خواهد بود. هر آن کس که آزاد اندیش شود، از زیر یوغ ظلم و استکبار طاغوتیان رهایی یافته، می‌تواند درست اندیشه کند و تحت ولایت خداوند متعال قرار گیرد. از نیازهای اولیه و ضروری پویایی فکر و اندیشه آزاد اندیشی است تا بتواند با شجاعت و دور شدن از سنت‌های گذشتگان، با فکری نو به خلق اثری تازه دست یابد.

از لوازم آزاد اندیشی تقلید نکردن است. شخص آزاد اندیش هیچ‌گاه تقلید کورکورانه نمی‌کند.

در قرآن کریم تقلید کورکورانه، بسیار مذموم و از بین‌برنده عقل انسان شمرده شده است. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْدْنَا عَلَيْهِمْ أَبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ». (البقره/170)

کما این که آیه «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (الزخرف/23) به همین حقیقت اشاره دارد.

خداوند کسانی را که در قیامت جرم گمراهی خود را به بهانه پیروی از پیشوایان خود مدّخواهند از بین ببرند، سرزنش مدّفرماید و مورد مذمت و بدگویی قرار مدّدهد. «وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا الشَّيَاطِيلَ، رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَذَابُهُمْ لََّعَنَّا كَذِيرًا» (الأحزاب/67) و موقعی که پیروان شیاطین با پیشوایان خود، در جهنم قرار مدّگیرند با آنان مخاصمه مدّکنند و مدّگویند «تَاللَّهِ إِنَّا كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (الشعراء/98).

امام صادق -علیه السلام- خطاب به یکی از اصحاب خود فرمود «لَا تَكُونَنَّ إِمَّعَةً، تقولُ : أنا مع الناس و أنا كواحدٍ من الناس» (صدوق/1403).

امام علی -علیه السلام- از اطاعت بزرگان و شخصیت‌ها برحذر می‌دارد. «أَلَا فَالْخَذَرُ الْخَذَرُ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبَرَائِكُمْ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَ أَلْفَقُوا الْهَجْرَيْنَةَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَ جَا حَدُّوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا صَنَعَ بِهِمْ» (نهج البلاغه/ خطبه 192).

6- علم آموزی

یکی از شیوه‌هایی که قرآن کریم آن را موجب شکوفایی عقل می‌داند، علم آموزی است. علم آموزی برای تمدن‌سازي خواهد بود. «وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ». (العنکبوت/43)

سعی و تلاش وافر علمی، موجب باروری و رشد و نضج عقل فطری می‌شود؛ از این رو آگاهی حداقل جامع در موضوع مورد پژوهش، شرط خلاقیت، نوآوری، شکوفایی تمدن‌سازی خواهد بود.

به بیان دیگر متفکر خلاق آن شخصی است که هم علم مورد نیاز در حوزه فعالیتش را داشته باشد تا کارخانه‌اش بدون مواد خام و بی‌محصول نماند، و علاوه بر آن، از درون خود قدرت تفکر، تجزیه و تحلیل داشته باشد تا منجر به محصول و اثری تازه گردد.

این نکته را باید مد نظر قرار داد مفهومی که ما از علم در نظر داریم با معلومات متمایز است. منظور از علم‌آموزی، آمیخته شدن علم با عقل انسان است و یا به عبارت دیگر پرورش علم در وجود انسان می‌باشد. بنابراین در تعلیم و تربیت باید مجال فکر کردن به دانش آموز داده شود و او به فکر کردن بر روی داده‌هایش ترغیب گردد.

از طرف دیگر خدای متعال تأکید می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّهُ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء/36). پس در واقع با علم و یقین است که می‌توان پیش رفت و با حدس و گمان نمی‌توان سخن گفت، چرا که هر یک از اعضای ما جداگانه مورد بازخواست واقع می‌شوند.

سخن و قضاوت به علم و توقف هنگام عدم علم، دو نکته اساسی است که به عنوان حق الهی در این زمینه مطرح شده است. حق الهی بر بندگان این است که بگویند آنچه را می‌دانند و از قضاوت بایستند، نسبت بدانچه نمی‌دانند، «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ -عَلَيْهِ السَّلَام- مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ الْعَبْدُ قَالَ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَ يَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ.» (کلینی/1407/43)

حدیثی دیگر تذکر می‌دهد که خداوند در کتابش، بندگان را به دو ویژگی ملزم نموده است اول این که سخنی نگویند مگر این که بدانند و دوم آن که رد نکنند آنچه را نمی‌دانند. (إِنَّ اللَّهَ خَمْسٌ عَبْدَاهُ بِأَيَّتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَ لَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عِلْمَ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (الأعراف/169) و قال «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمْ يَأْتِ تَهُمٌ تَأْوِيلُهُ».) (یونس/39) (کلینی/1407/43)

از نگاه قرآنی، اولاً عقل جز بر بستر علم نمی‌روید. «وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنکبوت/43) و ثانیاً راه علم با تبیین هموار می‌شود «ذَلِكَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ لَكُمْ أَیَّاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». (البقره/242)

"سخن به علم" متکی بر پژوهش‌ها و مستندات علمی، بر خلاف مشهورات رایج در محیط‌های علمی و "توقف هنگام عدم علم" با وجود شهرت علمی امری مشکوک، امری بس دشوار و نیازمند سعه صدر و روحیه حقیقت‌جویی و فروتنی علمی است. طبعاً تحقق این معنا، خود نیازمند تمرین آزاد اندیشی و اندیشه‌ورزی با مستند معتبر در نظام آموزشی از همان ابتدای تعلیم و تربیت است که لازمه آن وجود نظام آموزشی با کادر مدیریتی و آموزش خلاق است و الا با مدیریت و معلم فاقد تفکر خلاق، تحقق نوآوری و شکوفایی علمی و تمدن‌سازی اسلامی آرزویی بیش نخواهد بود.

آیه 36 سوره اِسْری علاوه بر این که طرز تفکر صحیح که همان تبعیت کردن از اموری است که انسان در آن‌ها کسب یقین نموده است را به ما می‌آموزد، مهم‌ترین اسباب و وسایل کسب یقین که همان سمع و بصر و فؤاد می‌باشند را خاطر نشان می‌سازد تا از آن‌ها برای کسب علم بهره‌برداری نماید، و به اوهام و مطنونات اتکاء نکند. انسان به وسیله حس‌شنوایی معارف دیگران را به خود منتقل ساخته و با قوه بینایی عوالم متنوع محیط را درک می‌کند و با عقل و دل میان حق و باطل و مفید و مضر، امتیاز برقرار می‌سازد.

در آیات متعدد قرآن کریم علم‌آموزی بسیار با فضیلت شمرده شده است، مقام عالم مؤمن را جدای از سایر مؤمنین دانسته «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (المجادله/11)، عالمان را به هیچ وجه با غیر خود برابر نمی‌داند «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (الزمر/9) و علم را شرط زمامداری «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالَ أَرَأَيْتَ يَكُونُ لَكُمْ أُمُؤْلُكُ عَلَیْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْأُمُؤْلُكِ مِنْهُ» (البقره/247) و مدیریت حکومت «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي نَزَّيْتُ بِكَ الْحَقَّ» (یوسف/55) می‌داند.

علم‌آموزی به بارور شدن معرفت و شناخت فرد منجر می‌گردد. مولای متقیان در این باره می‌فرماید: «لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ دِرَاسَةُ الْعِلْمِ» و نیز «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ» و

امام علي -عليه السلام- در سخني كه خطاب به كميل بن زياد نخعي دارد، در ارزش علم فرموده است: «يَا كُمَيْلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّسْفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ وَصَنِيْعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ يَا كُمَيْلُ بِنَ زِيَادٍ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دَيْنٌ يُدَانُ بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَجَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ يَا كُمَيْلُ هَلَاكَ خِرَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ». (نهج البلاغه/حکمت 147)

در جاي ديگري حضرت يكي از نشانه‌هاي پرهيزکاران را حريص در کسب دانش معرفي مي‌کند: «مِنْ عِلْمَةٍ أَحَدِهِمْ أَنْزَلَكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَحَزْمًا فِي لَيْنٍ وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ وَحِرْمًا فِي عِلْمٍ وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ». (نهج البلاغه/خطبه 193)

آفت علم آموزي، علم‌زدگي است و لزوم انسجام بين علم و عمل ضروري است. مولاي متقيان مي‌فرمايد: «اعْقِلُوا الْخَيْرَ إِذَا سَمِعْتُمْهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رَوَايَةٍ فَإِنَّ رُوءَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرُءَاتُهُ قَلِيلٌ» (نهج البلاغه/حکمت 98) «وَأَخْرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ فَافْتَدَيْسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَأَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَافًا مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَقَوْلَ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَطَائِمِ وَهُمْ وَنُ كَبِيرِ الْجَرَائِمِ يَقُولُ أَقِفْ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَفِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ أَعْتَزِلْ الْبِدْعَ وَبَيْنَهُمَا اضْطَجَعَ فَالْمُؤَرَّةُ صُورَةٌ لِلنَّسَانِ وَالْقَلْبُ قَلْبٌ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ». (نهج البلاغه/خطبه 87)

امام علي -عليه السلام- هر کسي را كه از علم و دانش برخوردار است ولي از آن در جهت شكوفا ساختن عقل خويش و زدودن جهل خود استفاده نمي‌کند و فقط معلوماتي را روي هم انباشته است، بسيار مذمت فرموده است «رُبَّ عَالِمٍ قَدَّ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» (نهج البلاغه/حکمت 107) در نتيجه برخورداري از دانش صرف كه با عمل نيامخته و غبار جهل را از ذهن انساني

استفاده از تجربه دیگران و بهره‌گیری از اندوخته و تجارب ملل دیگر، راه دیگری است در پرورش اندیشه ای پویا و تمدن ساز؛ چنانچه در پیشرفت تمدن‌ها و ایجاد تحولات اجتماعی چنین عاملی به طور مشهود، ملاحظه می‌شود.

یکی از ادله دعوت مکرر قرآن به سیر در زمین و مطالعه در احوال پیشینیان «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا» (النم/69)، (الاعنکبوت/20)، (الروم/42) همین بهره‌گیری از تجارب آنان است تا به رشد و شکوفایی عقل انسان‌ها بیانجامد. «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ». چنان که امام علی-علیه‌السلام- خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی -علیه‌السلام- می‌فرماید: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَخَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ» (نهج البلاغه/نامه 31) و نیز «فَبَادِرْ تَكَّ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغِلَ لُبُّكَ لِيَتَسَنَّقِبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بَغْيَتَهُ وَ تَجَرَّبَتْهُ فَتَكُونُ قَدْ كُفَيْتَ مَنُونَةَ الطَّلَبِ وَ عُوفِيَتْ مِنْ عَرَاجِ التَّجَرُّبَةِ فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنْتَ زَائِتِيهِ». (نهج البلاغه/نامه 31)

امیرمومنان علی-علیه‌السلام- در ضمن نامه‌ای به ابوموسی اشعری بدین حقیقت اشاره نموده است: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجَرُّبَةِ». (نهج البلاغه/نامه 78)

نکته‌ای که ب امام علی -علیه‌السلام-، در ضمن نامه‌ای که خطاب به مالک اشتر است، بیان می‌فرماید توجه به صحیح و یا سقیم بودن تجربه و اقتدا کردن به آنچه صحیح و نیکوست، که در حقیقت خود نوعی عبرت‌آموزی است، می‌باشد: «وَالْوَاجِبُ عَلَيَّ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقْدَمُ مَلَكٌ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيٍِّّ نَذَا أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدَتْ بِمُتَّاعِمْ لَنَا بِهِ فِيهَا وَ تَجْتَنِّهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهَدَتْ لِيْلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا». (نهج البلاغه/نامه 53)

از آنجا که اندیشه خلاق در حقیقت، اجتهاد از ذخائر و اندوخته‌های دیگران و تقویت شده آن است. دقیقاً امام علی -علیه السلام- در بیان خود و وصیت خویش به فرزندش امام حسن-علیه السلام- به این نکته اشاره می‌فرماید: «وَاعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ أَحَبُّ مَا أُزِنْتَ أَخِذْ بِهِ إِيَّايَ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهَ وَالِاقْتِمَارُ عَلَيَّ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالْأَخِذُ بِمَا مَضَى عَلَيْكَ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَطْرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أُزِنْتَ نَاطِرُ وَفَكَرُوا كَمَا أُزِنْتَ مُفَكِّرُ». (نهج البلاغه/نامه 31)

امام علی -علیه السلام- مراحل و نکات حساس روش تجربه اندوزی را در بیان خود جمع کرده و می‌فرماید: «فَإِنَّ أَبَتَكَ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلَا يَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِنَفْسِهِمْ وَتَعْلَلُ لَمْ يَلَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَغُلَاقِ الْخُصُومَاتِ ... وَتَرْكَ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبُهَةٍ أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ فَإِنَّهُ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَانْطَرُ فِيمَا فَسَّرْتَ لَكَ». (نهج البلاغه/نامه 31)

8- تلاش مستمر علمی

یکی از مؤثرترین عوامل بالندگی انسان تلاش و پشتکار در امور مثبت مادی و معنوی است. بدوت تردید در تمدن سازی اسلامی نیز تنبلی و سست عنصری مانع بزرگی بر سر راه سعادت و بالندگی انسان به حساب می‌آید.

به قدری اسلام به تعلیم و تعلم بها داده است که در قرآن کریم خدای متعال امر می‌فرماید همه به جهاد نروند و عده‌ای به تفقه در دین بپردازند. «وَ مَا كَانَ الْإِسْلَامُ مِنْكُمْ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَاَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (التوبه/122) این مسأله دقیقاً تبیین‌کننده لزوم تلاش مستمر علمی از منظر آموزه‌های قرآن کریم است که چیزی جز رشد و توسعه و پیشرفت و آبادانی دربرخواهد داشت.

تمرکز پژوهشگر بر موضوع و استمرار بر آن در شرایط و حالت‌های گوناگون، زمینه درگیری ضمیر انسان

با موضوع را فراهم می‌کند. این درگیری باطنی با موضوع همچون قفل شدن موشک فکر بر هدف حل مسأله است که در فرصت مناسب به هدف اصابت می‌کند؛ اگرچه به ظاهر انسان هنگام جرقه زدن و کشف راه حل به امر دیگری اشتغال داشته باشد. بستر سازی فوق از رهنمودهای لقمان حکیم به فرزندش در مسیر علم و معرفت و تحقیق و پژوهش و مشورت می‌باشد: «واجهد رأيك لهم إذا استشاروك، ثم لا تعزم حتي تثبت و تنظر و لا تجب في مشورة حتي تقوم فيها و تقعد و تنام و تأكل و تصلي و أنت مستعمل فكرتك و حکمتک في مشورتک...». "و نظرت را در نهایت سعی و تلاش، برای طالبان حل مسأله به کار انداز، آنگاه که از تو به مشورت نظر خواستند، سپس، تصمیم خویش را قطعی مکن مگر آنکه ثبات به خرج دهی و با دقت بنگری و در هیچ مشورتی پاسخ نده تا آنکه در آن بپاخیزی و بنشینی و بخوابی و بخوری و نماز گزاری، در حالی که فکر و حکمت خویش را پیرامون موضوع مشورت به کارگیرنده‌ای. (نقی پورفر/1390)

ضرورت درگیر شدن با موضوع، در شرایط مختلف زمانی، مکانی و نفسانی متفاوت است؛ از این رو ضرورت دارد پژوهشگر از حداکثر ظرفیت وجودی خویش برای حل مسأله با روش مواجهه دادن خویش با مسأله در شرایط گوناگون استفاده کند. علاوه بر آن، حضور در صحنه و مواجهه از نزدیک با مشکل و مسأله و تجربه آن، نقش ویژه‌ای در انعکاس روانی مناسب از ابعاد مختلف موضوع و تأثیر گذاری آن در درک و حل صحیح مسأله دارد: «لَيْسَ الْخَبَرُ كَالْمُعَايَنَةِ». (صدوق/1398 2/387)

به قدری حرکت و تلاش مداوم انسان‌ها در مسیر حق اهمیت دارد که در تعبیری آن حضرت انسان را برتر از آن می‌داند که به پر کردن شکم خود مشغول بوده و از هدف متعالی انسان بازماند: «فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْجَبْهَةِ بِمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمْهُمَا عِلَافُهُمَا». (نهج البلاغه/ نامه 45)

9- مشورت‌پذیری و هم‌افزایی

برای دستیابی به پیشرفت و توسعه پایدار نیازمند مشورت و هم‌افزایی هستیم. مشورت در لغت استخراج شیره عسل است و در اصطلاح، استخراج رأی احسن از طریق مجادله و گفت‌وگویی با یکدیگر است.

قرآن کریم در موارد متعددی امر به مشورت نموده است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنَذُنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ فَطَّاغُتًا غَلِيظَةً الْقُلُوبِ لَا تَفْهَمُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنََّّ

اصل مشورت، یک ضرورت عقلی و شرعی است تا بدانجا که یک سوره به این عنوان در قرآن کریم آمده است و در آن امر به مشورت را به عنوان شاخص برجسته و رایج جامعه اهل ایمان در تدبیر امورشان معرفی می‌کند: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ». (الشوری/38)

آیه شریفه، جامعه گوش به فرمان خدا را با سه ویژگی پایدار اقامه صلوه، مشورت و انفاق، توصیف می‌کند و نماز، نماد و محور حق ا، و انفاق محور حق الناس است که کل دین را در بر می‌گیرند؛ از این رو در منطق قرآن، مشورت، راهکار شناخت و تحقق صحیح و احسن حق ا و حق الناس است.

«در میان اوامر الهی مسائل بسیار مهمی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها "نماز" است، ... بعد از آن مهم‌ترین مسأله اجتماعی همان اصل "شوری" است که بدون آن همه کارها ناقص است، يك انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد نسبت به مسائل مختلف تنها از يك یا چند بعد مد‌نگرد، و لذا ابعاد دیگر بر او مجهول مد‌ماند، اما هنگامی که مسائل در شوری مطرح گردد و عقل‌ها و تجارب و دیدگاه‌های مختلف - به كمك هم بشتابند، مسائل كاملاً پخته و كم عیب و نقص مد‌گردد، و از لغزش دورتر است. خود پیامبر صلي ا علیه و آله و سلم- با اینکه عقل کل بود و با مبدء وحی ارتباط داشت در مسائل مختلف اجتماعی و اجرایی، در جنگ و صلح و امور مهم دیگر، به مشورت با یاران مد‌نشست، و حتی گاه نظر آن‌ها را ترجیح مد‌داد با این‌که مشکلاتی از این ناحیه حاصل مد‌شد، تا الگو و اسوه‌ای برای مردم باشد، چرا که برکات مشورت از زیان‌های احتمالی آن به مراتب بیش‌تر است و آخرین توصیفی که در این آیه مطرح شده انفاق است و تنها انفاق در مسائل مالی را بیان نم‌کند بلکه انفاق از تمام آنچه خداوند روزی داده است از مال از علم از عقل و هوش و تجربه از نفوذ اجتماعی و خلاصه از همه چیز.» (نقی پورفر/1390)

بنابراین فقدان جریان مشورت، جامعه را در مسیر نافرمانی امر خدا و تضییع حق ا و حق الناس و در مسیر ضلالت و تبعیت از جهل و شهوت و هوای نفس قرار می‌دهد.

از جمله مهم‌ترین فواید مشورت همان‌گونه که از کلام امام -علیه السلام- اتخاذ می‌شود، افزایش قدرت تفکر خواهد بود. امام علی-علیه السلام- به مالک اشتر چنین فرمان می‌دهد: «وَأَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ وَ مُتَاقَشَةَ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَّحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِرَدِّكَ وَ

إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ الدِّينَ قَدِيمًا وَلَا أَعْلَامَ أَنْ الرِّعِيَّةَ طَائِفَاتٌ لَا
يَصْلُحُ بَعْضُهُنَّ إِلَّا لِبَعْضٍ». (نهج البلاغه/نامه 53)

مجالست با دانشمندان و برپایی همايش‌هاي علمي و طرح مسائل مهم و دقيق اجتماعي و فرهنگي، انگيزه
مهمي براي تحريك انديشه‌ها و توليد تفكر خلاق است. «لَا مُطَاهَرَةَ أَوْ ثَقُ مِنْ
الْمُشَاوَرَةِ». (نهج‌البلاغه/حكمت 113)

در اهميت مشورت با اهل خبره در پرورش و فزوني عقل و رشد و هدايت انسان همين بس كه اميرمؤمنان علي
-عليه السلام- فرموده است: «لَا يَسْتَعْنِي الْعَاقِلُ عَنِ الْمُشَاوَرَةِ» و نيز «نِعَمَ الْمُطَاهَرَةُ
الْمُشَاوَرَةُ». (تميمي آمدی/1366/716/788)

مشورت امري همگاني است، هر مدير يا رهبر گروهي نيز براي تصميم‌گيري‌هاي خود به مشورت با ديگران و
نظرخواهي از آنان نياز دارد. در اين خصوص امام علي-عليه السلام- فرموده است: «مَنْ اسْتَبَدَّ
بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا». (نهج البلاغه/حكمت 161)

10- اخلاص در عمل در پرتو انگيزه الهي

قصد تقرب به سوي كمال مطلق خوبي‌ها و ارزش‌ها موجب انگيزش دائمي تلاش و فعاليت انسان مؤمن است كه
منجر به پويايي تفكر و از جمله تمدن‌سازي خواهد شد.

در اين راستا، اخلاص در نيت، شرط اساسي تأثيرگذاري مفيد بر شخصيت، اعمال و نتايج محسوب مي‌شود. از
اين رو منطق ديني، صرفا دين خالص را مورد پذيرش خداوند معرفي مي‌كند: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ
الْخَالِصُ». (الزمر/3)

پر واضح است پيوندي عميق ميان نيت خالص و انگيزه الهي وجود دارد. در اين آيه شريفه به اين مطلب
تأكيد شده است. «إِنَّ الدِّينَ إِيمَانُ وَهَاجَرُ وَجَاهِدُ وَفِي سَبِيلِ
اللَّهِ أَوْلَىٰ لَكَ بِرَجُلٍ رَحِمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (البقره/218)

از ديدگاه اسلام رمز توفيقات و موفقيات انسان‌ها در گرو تلاش و نيت خالص آن‌هاست. براي كسب موفقيت

باید این راه را پیمود. قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». (العنکبوت/69)

از آیه فوق پیدا است که هم تعبیر به "جهاد" تعبیر وسیع و مطلق است و هم تعبیر "فینا"، بنا بر این هر گونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور وصول به اهداف الهی صورت گیرد شامل می‌شود، خواه در طریق کسب معرفت باشد، یا جهاد با نفس، یا مبارزه با دشمن یا صبر بر طاعت، یا شکیبایی در برابر وسوسه معصیت، یا در مسیر کمک به افراد مستضعف، و یا انجام هر کار نیک دیگر. کسانی که در این راه‌ها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند مشمول حمایت و هدایت الهی هستند. منظور از "سبل" راه‌های مختلفی است که به سوی خدا منتهی می‌شود: راه جهاد با نفس، راه مبارزه با دشمنان، راه علم و دانش و فرهنگ، خلاصه جهاد در هر يك از این راهها سبب هدایت به مسیری است که به خدا منتهی می‌شود.

این وعده‌ای است که خداوند مؤکداً به همه مجاهدان راهش داده، و با انواع تأکيدات (لام تأکید و نون تأکید ثقیله) آن را مؤکد ساخته و پیروزی و ترقی و موفقیت را در گرو دو چیز شمرده، "جهاد" و "خلوص نیت". جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر ایجاد علم و دانش نمی‌کند، بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می‌سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می‌شود. بنابراین انسان باید در این راه جهاد کند ولی هدایت به دست خدا است و اینکه در حدیث وارد شده است که علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بداند می‌افکند نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

با خلوص نیت و انگیزه الهی، می‌توان به نوآوری دست یافت. البته نیت خالصی که با عمل و مجاهده همراه است. هر چه اعمال خالصانه‌تر باشد، نوآوری در آن‌ها بیش‌تر مشهود است. برای مثال آن‌ها که در زمینه تفسیر قرآن سیر و سلوک روحی و جانی داشته و با جان و دلشان قرآن را خوانده‌اند، هر مطلبی که می‌گویند نوآوری درونش نهفته است چرا که آرمانشان فقط قرآن بوده است. این مطلب چیزی است که به تجربه ثابت شده است.

کمک‌های غیبی گاهی به صورت فراهم شدن شرائط موفقیت است و گاهی به صورت الهامات و هدایت‌ها و روشنیه‌ها و روشن بینیه‌ها ولی باید دانست که این گونه الطاف غیبی گزاف و رایگان نیست، دو آیه از قرآن کریم گویای این مطلب است. در مورد اول خداوند متعال می‌فرماید: «إِنْ تَذَكَّرُوا لِلَّهِ

يَنْذُرُكُمْ وَ يُنْذِرُتْ اِقْدَامَكُمْ» (محمد/7) يعني هم عمل و مجاهدت و کوشش شرط است و هم اخلاص و حسن نیت. در مورد دوم خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». (العنکبوت/69)

این مفهوم را شهید مطهری بدین صورت بیان می‌کند: «یکی از انواع مدد‌های غیبی الهامات و اشراقاتی است که احیاناً به دانشمندان می‌شود و ناگهان دری از علم به روی آن‌ها گشوده می‌شود و اکتشافی عظیم رخ می‌دهد. آنچه معمولاً ما از راه‌های حصول علم می‌شناسیم دو تا است: یکی تجربه و مشاهده عینی، دیگر قیاس و استدلال. به عقیده بسیاری از دانشمندان راه سومی هم هست. شاید اغلب اکتشافات بزرگ از نوع برقی بوده که ناگهان در روح و مغز دانشمند جهیده و روشن کرده و سپس خاموش شده است. ابن سینا معتقد است که چنین قوه‌هایی در بسیاری از افراد با اختلاف و تفاوت‌هایی وجود دارد خواه نصیر الدین طوسی دانشمندان را به دو دسته تقسیم می‌کند، یکی منطقی و دیگری اشراقی.» (مطهری/1387)

امام علی -علیه السلام- در نهج البلاغه در وصف اصحاب رسول خدا -صلي الله عليه وآله- به این حقیقت، یعنی خلوص نیت در راه رسیدن به موفقیت، اشاره نموده است: «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ -صلي الله عليه وآله- عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَقْتُ لُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيْمَانًا وَ تَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى اللّٰقَمِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ وَ جِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْنَا وَ الْآخِرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَرَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّْهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْإِيْمَانِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنْنَا فَلَمَّا رَأَى اللّٰهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُ وَ زَالَ الْكِبْتُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا الذِّمَّةَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ». (نهج البلاغه/خطبه 56)

(و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين)

نتیجه‌گیری:

تمدن‌سازی عبارت است از حرکت و جهت. هر حرکتی از نظر اسلام تمدن نیست چرا که ممکن است منجر به آبادانی و عمران شود ولی خود یک مفسده باشد. در نتیجه مرز بین تمدن‌سازی و تمدن‌سازی اسلامی در

همین نکته لطیف نهفته است. در رهنمودهای قرآن کریم علاوه بر لزوم پویایی و حرکت انسان‌ها، جهت حرکت آن‌ها نیز مشخص شده است و راهی که خداوند متعال آن را برای بشر برگزیده، مسیر توحیدی و صراط مستقیم است. (الفا تحه/6)، (یس/61)

استقرار پایدار تمدن اسلامی بر مبنای طرح قرآنی در گرو شناخت و تبیین مبانی نظری و فکری آن می‌باشد. در مقاله حاضر، رهنمودهای قرآن کریم و نهج البلاغه در رابطه با لزوم پویایی و حرکت انسان‌ها جهت تکوین تمدن اسلامی شناسایی، استخراج و تبیین شده است. بیداری و حرکت انسان‌ها در مسیر فطرت، خردورزی، حفظ کرامت انسانی، طاغوت زدایی و انحصار خشیت الهی، آزاد اندیشی، علم‌آموزی، تجربه‌اندوزی، تلاش مستمر علمی، مشورت‌پذیری و هم‌افزایی و اخلاص در عمل در پرتو انگیزه الهی، تعالیمی است که این نوشتار آن‌ها را مورد مذاقه و تجزیه و تحلیل قرار داده است. بدون تردید با بهره‌گیری از این رهنمودها می‌توان گامی فراسوی تمدن‌سازی نوین اسلامی برداشت.

فهرست منابع

• قرآن کریم؛ ترجمه مکارم شیرازی، ناصر؛ دار القرآن الکریم، قم، چاپ دوم، 1373؛ ابن ابی الحدید، عز الدین ابوحامد؛ شرح نهج البلاغة؛ مصحح محمد ابوالفضل ابراهیم، کتابخانه عمومی آیه ال مرعشی نجفی، قم، 1337.

1. ابن فارس، أحمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ مکتب الاعلام الإسلامی، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم، 1404 (ق).

2. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی؛ اختیار مصباح السالکین؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1366.

3. ایازی، سید محمد علی؛ آزادی در قرآن؛ ذکر، تهران، چاپ دوم، 1380 ش.

4. باقري، خسرو؛ نگاهي دوباره به تربيت اسلامي؛ مدرسه، تهران، 1386.
5. تميمي آملی، عبد الواحد بن محمد؛ تصنيف غرر الحكم و درر الكلم؛ دفتر تبليغات، قم، 1366.
6. جوادى آملی، عبد الله؛ تفسير انسان به انسان؛ تحقيق محمد حسين الهیـزاده، اسراء، قم، چاپ پنجم، 1384.
7. _____؛ فطرت در آيينه قرآن؛ انسانـپژوهي ديني، شماره 23، تابستان و پاييز 1389.
8. حویزي، عبد علي بن جمعہ؛ تفسير نور الثقلید؛ اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، 1415 (ق).
9. راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ دار القلم، تحقيق صفوان عدنان داوودي، بيروت، 1412 (ق).
10. رجبی، محمود؛ انسانـشناسي؛ انتشارات مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني8، قم، ۱۳۷۹.
- 11- سيد رضي، محمد بن الحسين؛ نهج البلاغة؛ ترجمه عبد المحمد آيتي، دفتر نشر فرهنگ اسلامي بنياد نهج البلاغة، چاپ سوم 1378.
12. سيد قطب بن ابراهيم شاذلي؛ في ظلال القرآن؛ دارالشروق، بيروت، فاهره، 1412(ق).
13. سيد رضي، محمد بن الحسين؛ نهج البلاغة؛ تصحيح صبحي صالح، ترجمه سيد جعفر شهيدى، علمي و فرهنگي، تهران، چاپ چهاردهم، 1378.
14. صدوق، محمد بن علي؛ التوحيد؛ تحقيق هاشم حسيني؛ جامعه مدرسين، قم، 1398 (ق).
15. طاهري، ابوالقاسم؛ كرامت انسان در اندیشه امام عليـG؛ پژوهشـهاي ديني، شماره دوم، تابستان و پاييز 1384.

16. طباطبائي، سيد محمد حسين؛ الميزان في تفسير القرآن؛ دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، چاپ پنجم 1417 (ق). (ابن ميثم/1362).
17. طبرسي، فضل بن حسن؛ مجمع البيان في تفسير القرآن؛ انتشارات ناصر خسرو، تحقيق محمد جواد بلاغي، تهران، چاپ سوم 1372.
18. قمي، عباس؛ مفاتيح الجنان؛ دار المعرفة، قم، 1386.
19. كليني، محمد بن يعقوب؛ الكافي؛ دار الكتب الإسلامية، مصحح علي اكبر غفاري و محمد آخوندي، تهران، 1407 (ق).
20. محمدي ريـشهري، محمد؛ ميزان الحكمة؛ ترجمه حميدرضا شيعي، دار الحديث، قم، 1389.
21. محمودي، ايوب و ديگران؛ ويژگيـها و ثمرات تفكر انتقادي از ديدگاه امام علي G؛ پژوهش در مسائل تعليم و تربيت اسلامي، شماره 13.
22. مداحي جواد و حسيني سيد علي؛ بررسي و تحليل روشهاي پرورش تفكر خلاق در سيره معصومان D؛ دو فصلـنامه تربيت اسلامي، شماره 17، پاييز و زمستان 1392.
23. مطهري، مرتضي، مجموعه آثار شهيد مطهري؛ انتشارات صدرا، چاپ اول 1387.
24. مكارم شيرازي، ناصر؛ تفسير نمونه؛ دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، 1374.
25. ملكي، حسين؛ تربيت عقلائي در نهج البلاغه و دلالتـهاي آموزشي آن؛ پژوهشـهاي تربيت اسلامي، شماره 4، زمستان 1379.
26. نقيـپور، ولي الله؛ مباني و بسترهاي تفكر و تعقل خلاق از ديدگاه اسلام؛ چشم انداز مديريت دولتي، شماره 5، بهار 1390.

